

ویژگیهای پیامبر اعظم (ص) از منظر قرآن و وظایف مسلمانان

ابت اللہ جعفر سبحانی

چکیده

یکی از وظایف بسیار مهم مسلمانان نسبت به پیامبر عظیم الشان اسلام (ص)، بزرگداشت و تکریم مقام آن حضرت است. به همین دلیل، از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی امسال به عنوان سال پیامبر اعظم (ص) نامیده شد. بر این اساس بر ما است که از این فرصت استفاده کرده، در جهت شناخت بیشتر شخصیت نبوی بکوشیم. با توجه به اینکه یکی از طرق اصیل برای شناسایی پیامبر (ص)، کلام الهی است، می‌کوشیم از مفاد آیات نورانی قرآن، ویژگی‌ها و خصائص پیامبر را تبیین کنیم و وظایف خود را نسبت به مقام شامخ آن پیامبر بزرگ بشناسیم. به این دلیل بر اساس آیات قرآن، سیزده صفت از صفات ممتاز پیامبر مانند رسالت، نبوت، امی بودن و... و نیز وظایف مسلمانان در قبال آن حضرت مانند اطاعت، مودت ذی‌القربی و... از نظر کلام الهی مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه

پیامبر اعظم، صفات و امتیازات، وظایف مسلمانان

صفات پیامبر (ص) از نظر قرآن

پیامبر گرامی اسلام (ص) از نظر قرآن موصوف به صفات حمیده فراوانی است که در آیات مختلف به آنها اشاره شده است و مسلمانان نسبت به آن صفات باید آگاهی یابند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱

«کسانی مشمول رحمت الهی می‌شوند که از رسول و پیامبر خدا که درس نخوانده و از میان مردم برخاسته و صفات و نشانه‌های حقانیت او را در کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل مشاهده می‌کنند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و طیبات را حلال و خبائث را حرام می‌کند و بارها را از دوش آنها برمی‌دارد و زنجیرها را می‌شکند، متابعت می‌کنند...»

در این آیه مبارکه، صفات و ویژگی‌های گوناگون پیامبر اکرم (ص) را می‌توان ملاحظه کرد که عبارتند از:

۱. رسول و نبی

اولین خصوصیتی که پیامبر اسلام را از سایر انسان‌ها متمایز و ممتاز می‌نماید، رسالت و نبوت آن بزرگوار است. البته رسالت غیر از نبوت است. برخی از علما رسالت را بالاتر از نبوت می‌دانند؛ ولی از نظر ما نبی افضل از رسول است؛ چون این آیه «نبی» را بعد از «رسول» ذکر کرده است و طبق قاعده، اخص بعد از اعم می‌آید.

تفاوت نبوت و رسالت در این است که نبوت، مقام آگاهی و اتصال به عالم بالا است که این اتصال سبب اخذ وحی الهی می‌شود؛ به طور که هم ملک را می‌بیند و هم صدایش را می‌شنود؛ یعنی وحی را بلاواسطه درک می‌نماید. ولی مقام رسالت مقام پیام‌رسانی و تبلیغ وحی است؛ تا آنجا که این لفظ «رسول» در

قرآن کریم برای انسان‌های عادی نیز به کار می‌رود؛ مثلاً در سوره یوسف لفظ رسول در مورد فرد عادی به کار رفته؛ چنانکه می‌فرماید: فلما ان جاءه الرسول.^۲ یعنی آنگاه که پیام‌رسانی از طرف عزیز مصر آمد. ولی مقام نبوت، مقام اتصال به عالم معنا است که موجب آگاهی انسان از وحی الهی می‌شود. چنین فردی پس در کسب یک رشته کمالات می‌تواند با خدای سبحان ارتباط مستقیم داشته باشد.

۲. امی

سومین وصفی که کلام الهی برای رسول گرامی اسلام بیان می‌کند، امی بودن اوست. امی به معنای «بی‌سواد» بلکه به معنای مکتب‌نرفته و درس‌نخوانده است. امی منسوب به امّ به معنای مادر است؛ یعنی کسی که به همان حالت مادرزادی و تعلیم‌نیافته باقی مانده است.

پیامبر، فردی تعلیم‌نیافته از جانب بشر بوده است؛ یعنی بشری او را تعلیم نداده است؛ ولی این مانع از آن نیست که در مکتب الهی بر حقایق جهان دست یافته و از آنها آگاهی پیدا کرده باشد. علت این که او به وسیله بشری تعلیم داده نشده بود، این است که اگر چنین کاری صورت می‌گرفت، مخالفان می‌توانستند او را متهم کنند که تعلیم خود را از استادانش فرا گرفته است. برای بستن دهان منکران پیامبر هرگز نزد کسی برای دانش آموختن زانو نزد و از کسی چیزی فرانگرفت؛ ولی در مکتب وحی، حقایق را از مبدأ ربوبی آموخت. به قول شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

برخی می‌گویند: امی منسوب به «ام القری» است؛ یعنی پیامبر مکی است و در مکه متولد شده است.

در حالی که این سخن بر خلاف قواعد عربی است؛ زیرا در ترکیب‌هایی این چنین «یاء نسبت» به آخر مضاف الیه وارد می‌شود، نه مضاف؛ یعنی باید بگویند «قروی» نه «امی». مثلاً در نسبت دادن به ابوطالب، می‌گویند «طالبی» نه «ابی».

ابن مالک در الفیه می‌گوید:
والنسب لصدر جمله و صدر ما
اضافه مبدوه باین اوب
رکب مزجا و مثن اتمما
.....

یعنی در مرکباتی که ترکیب آنها مزجی است، «یاء نسبت» به جزء دوم وارد می‌شود؛ مثلاً در «بعلبک» می‌گویند «بعلی»، ولی آنجا که با اب و ابن و ام ترکیبی یافته باشد، خلاف این کار صورت می‌گیرد و به دومی نسبت داده می‌شود و می‌گویند «طالبی».

۳. موعود تورات و انجیل

چهارمین مشخصه آن حضرت این است که کتب آسمانی تورات و انجیل، رسالت آن حضرت را به مردم مزده داده‌اند. انجیل یوحنا (فصل ۴، آیه ۲۰) بر این مطلب تأکید کرده و قرآن کریم نیز از بشارت حضرت عیسی (ع) چنین یاد می‌کند:

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ.^۳

و [به یاد آورید] هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده است (تورات) می‌باشم و بشارت‌دهنده‌ام به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است؛ اما هنگامی که او (احمد) با دلایل روشن و معجزات آمد، گفتند این سحری است آشکار.

یکی از راه‌های شناخت پیامبر، همین اخبار انبیای پیشین است؛ علاوه بر این که خود دارای اعجاز است و جمع قرائن و شواهد نیز پیامبری او را تصدیق و تأیید می‌کند.

۴. امر به معروف و نهی از منکر

پیامبر گرامی اسلام (ص) برای اکمال رسالت الهی خود، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کرد و فلسفه امر به معروف و نهی از منکر را نجات جامعه از هلاکت معرفی فرمود. در روایتی، صحیح بخاری نقل می‌کند که شخصی از پیامبر اسلام (ص) پرسید: ای رسول خدا (ص)، اگر کسی مرتکب گناهی شود، چرا او را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم؟ مگر او آزاد نیست؟ پیامبر در جواب فرمود: «مثل گناه یک شخص در اجتماع، مانند این است که فردی در یک کشتی بزرگ با مسافران دیگر در میان دریای متلاطم و امواج سهمگین قرار داشته باشد و در این وضعیت شروع به سوراخ کردن کشتی نماید و بگوید این مکان، جای من است و من آزادم جای خود را سوراخ کنم و نباید کسی مزاحم من شود. آیا نتیجه عمل این فرد تنها به خود او بر می‌گردد؟ مسلماً کار او موجب هلاکت همه مسافران خواهد بود.» شیوع گناه هم موجب اختلال نظام اجتماعی و از بین رفتن حیات انسانی می‌شود.

پس امر به معروف و نهی از منکر یکی از ویژگی‌های آن حضرت نیز و از جمله مباحث مطرح در تفکر اسلامی است که به وسیله آن می‌توان به حقانیت پیامبری آن حضرت پی برد.

۵. تحلیل طیبات و تحریم خبائث

آموزه‌های وحیانی اسلام، منطبق بر فطرت الهی انسان است و پیامبر براساس دستور خالق متعال، طیبات را حلال و خبائث را حرام اعلام کرد. چون فطرت انسان مخالف خبائث و موافق طیبات است. بدین‌رو نفس پاک بودن و طیب بودن، علت حلیت یک شیء و نفس ناپاکی و خبث یک شیء، سبب حرمت آن خواهد بود. براساس کلام اصولین (تعلیق الحکم بالوصف مشعر بالعلیه) پاک حلال است، زیرا پاک است و خبائث حرام است، چون دارای خبث و ناپاکی است و فطرت انسان نیز همین حکم را دارد. مثلاً شراب حرام است، چون به

عقل انسان که ممیز او از حیوان است، لطمه می‌زند و این خلاف فطرت انسانی است.

۶. بارهای سنگین را از دوش انسان بر می‌دارد

آیه مبارکه، یکی دیگر از مشخصه‌های رسول گرامی اسلام را سبکبار کردن انسان می‌شمارد. مثلاً در میان بنی اسرائیل، کار کردن در روز شنبه حرام بود و هنگامی که لباس‌شان نجس می‌شد، باید آن را قیچی می‌کردند و وظایف دیگری هم داشتند که انجام آنها بسیار مشکل بود و بر دوش آنها سنگینی می‌کرد. پیامبر اسلام آمد و آن وظایف و بارهای سنگین را برانداخت و اعلام کرد: بعثت علی الشریعة السمحة و السهلة و علی الشریعة السمحة الحنفیة البیضاء؛ یعنی دین اسلام، دین راحتی و آسانی و کرامت و بزرگواری است.

۷. برداشتن زنجیرها از دست و پای اندیشه و تفکر

از امتیازات منحصر به فرد رسول خاتم، رها ساختن انسان از عبودیت غیر خداست. اسلام دینی است که زنجیرهای عقاید خرافی و بی‌اساس را از دست و پای عقل و اندیشه بشر باز می‌کند و گستره سبز معنویت و عقلانیت را در پیش دیدگان انسان ظاهر می‌سازد و او را به حیات معقول رهنمون می‌شود. پیامبر اسلام (ص) در طول حیات پر برکتش، از هر فرصتی برای خرافه‌زدایی و مبارزه با عقاید باطل استفاده می‌کرد. نمونه‌های زیر گویای برخورد قاطع آن حضرت با مظاهر خرافی است:

۱-۷. در سن دو سالگی حلیمه براساس عقیده جاهلی، چیزی بر گردن محمد(ص) آویخت تا او را از خطرات حفظ کند! پیامبر آن را دور انداخت و گفت نگهبان من خدای من است.

۲-۷. در زمان فوت ابراهیم، فرزند پیامبر، خورشید گرفتگی یا ماه گرفتگی پیش آمد و مردم این حادثه را به دلیل ناراحتی پیامبر از فوت فرزندش دانستند. وقتی این خبر به پیامبر رسید، بسیار ناراحت شد و فرمود که خسوف و کسوف،

سنت‌های الهی و ماه و خورشید آفریده خدا است و این پدیده با درگذشت ابراهیم و سوگواری من ارتباطی ندارد. آن حضرت نادانی مردم را بر نمی‌تافت و همواره در جهت تعالی افکار جامعه و زدودن خرافات و عقاید باطل که زنجیرهای عقل بشری است، گام برداشت.

۸. نور

یکی از ویژگی‌هایی که قرآن کریم برای رسول خدا(ص) بیان می‌کند، این است که او «نور» است: **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ**؛ «از جانب خداوند نور و کتاب آشکار به سوی شما آمد.»

در کلام الهی، این تعبیر به صورت استعاری به کار رفته است؛ یعنی کلمه نور در مورد نور حسی وضع شده و بعد در مورد پیامبر به کار رفته و مشخص است که در این آیه، مقصود از نور، پیامبر است؛ زیرا بعد از آن کتاب مبین آمده است. نگاهی به ویژگی‌های نور حسی و طبیعی بیانگر این حقیقت است که ویژگی‌های آن از بعد معنوی بر پیامبر اسلام(ص) نیز صدق می‌کند و این تطابق صددرصد، بیانگر صحت استعمال این استعاره در حق نبی اعظم(ص) است.

ویژگی‌های نور حسی

۱. سریع‌ترین حرکت در عالم ماده، از آن نور است (سیصد هزار کیلومتر در هر ثانیه).

۲. راه و چاه را برای انسان مشخص می‌سازد.

۳. با درخشش نور خورشید در روز، دزدان، ددان و درندگان، مخفی می‌شوند و با فرارسیدن ظلمت و تاریکی از کمینگاه‌های خود بیرون می‌آیند.

۴. نور دارای سرعت و قدرت نفوذ بسیار قوی است؛ به طوری که قعر زمین را به وسیله آن می‌کاوند.

حال باید دید که این ویژگی‌های چهارگانه چگونه در مورد پیامبر عظیم الشان اسلام(ص) صدق می‌کند:

۱. پیامبر مدت ۱۳ سال در مکه به فردسازی پرداخت، اما تبلیغ رسمی آن حضرت در ده سال مدینه بود و در این مدت کوتاه قسمت اعظم شبه جزیره عربستان را با اسلام آشنا کرد و ندای اسلام را به گوش همگان رساند.

۲. انبیا، ائمه، اولیای الهی و علما همگی انوارند و راه سعادت و روشنی را به مردم نشان می‌دهند و آنان را از شقاوت و تاریکی، باز می‌دارند.

۳. هر کجا نور اسلام و وارثان انبیا، یعنی علمای اسلام در آن سرزمین وجود داشته باشد، دزدان، اندیشه و ایمان مردم را نمی‌توانند بر بایند.

۴. ما به مدد نور پیامبر اکرم (ص) هستی را از عالم مجرد یا عالم ماده، یعنی از واجب الوجود تا ممکن، به چشم عقل مشاهده کردیم و دریافتیم که این زندگی، زندگی ظاهری است و در پس این ظاهر، حیات معقول و معنوی موج می‌زند: *يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ*.

با نگاهی به سنت نبوی، این نکته بر ما روشن می‌شود که تمام تلاش‌ها و کوشش‌های آن پیامبر بزرگ برای اصلاح اندیشه‌ها و زدودن آلودگی‌ها است و در این راه هرگز از موضع الهی خود عقب‌نشینی نمی‌کرد؛ حتی در مشکل‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط.

به عنوان مثال: زمانی که پیامبر تمام مناطق مهم شبه جزیره عربستان را فتح کرد، منطقه طائف علی‌رغم تلاش و کوشش فراوان لشکریان اسلام و به دلیل دیوار عجیبی که داشت و مقاومت مردمان آن دیوار، تلاش پیامبر و یاران آن حضرت مثمر ثمر واقع نشد و این منطقه به عنوان مشکل برای پیامبر اسلام باقی ماند. تا این که پس از مدتی، نمایندگان آنها آمدند و گفتند ما با شرایطی مسلمان می‌شویم:

۱. بتخانه‌ها برای زنان طائف به مدت سه سال دایر باشد.

۲. ربا بر ما تحریم نگردد.

۳. زنان هرزه که دارای پرچم مشخص‌اند (ذوات الاعلام)، بتوانند کار خود را

ادامه دهند.

۴. نماز نخوانیم.

پیامبر اسلام با شنیدن این سخنان، با بیانی قاطع و آشتی‌ناپذیر، اصول دین اسلام را اعلام و درخواست آنها را رد کرد و اسلام آنها را نپذیرفت و به عنوان مثال فرمود: *لادین لمن لاصلوة له*.

از این واقعه نتیجه می‌گیریم که تساهل و تسامح در اصول جایی ندارد؛ اگرچه در فروع می‌تواند وجود داشته باشد.

۹. برهان

خداوند در این آیه مبارکه پیامبر را برهان معرفی می‌کند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا؛ «ای مردم از جانب خدایتان برهانی به سوی شما آمد و ما نوری آشکار را به سوی شما نازل می‌کردیم.»

حال باید دید که چگونه رسول گرامی اسلام (ص) برهان است. مرحوم طبرسی در مجمع البیان، برهان را همان حجت و شاهد می‌داند. بر این اساس خود زندگی ظاهری آن بزرگوار، وجود آن حضرت در جامعه بشری حجت و شاهد است و راز این امر در اُمّی بودن ایشان است. کسی که حتی یک کلمه و یک نکته را در مکتب و پیش انسانی نخوانده است، سخنانی می‌گوید که جامعه بشری از آوردن یک آیه همانند آن عاجز است. پس خود پیامبر حجت و دلیل و شاهد است و قرآن کریم که کتاب الهی است، به عنوان حجت و شاهد و دلیل می‌باشد. زیرا حکم پیامبر، حکم باغبانی است که در شوره‌زار و سرزمین لم یزرع، باغ و گلستانی پدید آورده است. پس نبی گرامی اسلام، حجت بر حق و نشانه حق است. او قرآن را که حاوی معارف بلند و متعالی است، برای انسان به ارمغان آورد و شاهراه هدایت را به سوی همگان گشود و خداوند را با صفات و اسمائش معرفی نمود و این از عهده یک انسان عادی خارج است و فقط با اتصال مطلق به عالم معنا امکان‌پذیر می‌باشد. پس وجود نورانی نبی گرامی اسلام (ص) برهان الهی است.

۱۰. عصمت

بر اساس ادله عقلی و نقلی، انبیای الهی و نیز پیامبر اعظم اسلام (ص) در مقام تبیین کلام وحی و رفتار و عمل، از هرگونه خطا، اشتباه و نسیان، معصوم است و بر این اساس اطاعت بی چون و چرا از آن حضرت واجب می‌باشد. قرآن کریم در آیات مختلف به عدم وجود خطا در اعمال و رفتار پیامبر اشاره می‌کند و ساحت مقدسش را از هرگونه خطایی پیراسته و مبرا می‌داند:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ^۱؛ «اگر پیامبر بر ما افترا می‌بست، با قدرت او را می‌گرفتیم و شاه‌رگش را می‌زدیم [به حیاتش خاتمه می‌دادیم] و هیچ یک از شما نمی‌توانستید مانع باشید.»

از آنجا که پیامبر گرامی اسلام به یاری الهی، رسالت سنگین خود را با موفقیت به پایان رساند و راه سعادت را به روی جهانیان گشود و توانست اذهان خفته را بیدار و دل‌های تاریک را به نور ایمان منور سازد، نتیجه می‌گیریم که آن حضرت دارای عصمت مطلقه است و حرکات، سکناات و گفتارش و حتی سکوتش برای جامعه انسانی درس زندگی است. از این جهت است که هرگاه رو به سوی خدا می‌کنیم، در راز و نیاز با خالق بی‌نیاز می‌گوییم: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ؛ یعنی هدایت در راه راست و مستقیم، راه کسانی که نعمت الهی نصیب آنها شده است، نصیب ما فرما

پاسخ به چند شبهه

۱. بهایی‌ها می‌گویند بر اساس آیه‌های ۴۴ تا ۴۷ سوره الحاقه باید خداوند شاه‌رگ علی محمد باب را می‌زد؛ در حالی که چنین نشده است. پس این دلیل بر صدق نبوت او است.

جواب این است که: این سخن مربوط به پیامبری است که نبوتش با معجزات قطعی نظیر قرآن مجید و شق القمر ثابت شده است نه در مورد کذابان و دروغگویان. چون در طول تاریخ مدعیان دروغین فراوان بوده و خداوند

شاهرگشان را نزده است. پس این سخن الهی مربوط به شخص متیقن النبوه است که وسایل ایمان و گرایش افراد به او فراهم است؛ نه شخص مشکوکی که مردم گرایش چندانی به او ندارند و نبوتش ادعایی است.

۲. چرا قرآن به پیامبر می‌فرماید: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ**. چون از این آیه معلوم می‌شود که پیامبر گناهی را مرتکب شده است؛ در حالی که ما قایل به عصمت آن حضرت هستیم. برای پاسخ به این شبهه می‌توان گفت اولاً انبیا الگوهای جوامع بشری‌اند و پیامبر گرامی اسلام (ص) اسوه حسنه است. اگر چنانچه گناهی را خود انجام دهد و بعد به مردم بگوید که گناه نکنید، در این صورت نقض عرض لازم می‌آید و این خلاف حکمت در ارسال رسل و انزال کتب از جانب خلاق متعال است.

ثانیاً این آیه از دو جمله تشکیل شده است:

۱. ما مکه را برای تو فتح کردیم.

۲. تا گناه گذشته و آینده تو را ببخشیم.

سؤال این است که این دو جمله چه ارتباطی باهم دارند؟ برای پاسخ به این سؤال باید نگاهی دقیق به معانی کلمه «ذنب» بیندازیم. «ذنب» در لغت عامیانه به معنای گناه است؛ ولی معنای حقیقی کلمه «ذنب» عبارت است از: پیامد، وصله و دنباله. پس باید دید چه چیزی را به پیامبر وصله زده و چسپانده بودند؟ برخی از این وصله‌ها عبارتند از:

۱. کاهن بودن؛

۲. ساحر بودن؛

۳. کاذب بودن.

باید خداوند بزرگ به گونه‌ای این تهمت‌ها و وصله‌ها را از ساحت پیامبرش می‌زدود و فتح مکه که شکسته شدن آخرین سنگر مقاومت کفر و شرک بود و به حاکمیت تمام عیار اسلام و پیامبر اسلام بر شبه جزیره عربستان انجامید و کانون شرک و الحاد فروپاشید، موجب پاک شدن دامن پیامبر از افتراهایی نظیر کاهن بودن، کاذب بودن و ساحر بودن می‌شد؛ یعنی این فتح و ظفر نشان داد که

تو رسول و فرستاده بر حق خدایی، و حاکمیت تو و پیروزی بر کفر و الحاد موجب محو و ابطال همهٔ تهمت‌ها است؛ زیرا غفران به معنای محو و پوشاندن است.

۱۱. شفاعت

یکی از موهبت‌های الهی، رجا و امیدواری انسان است که موجب فعالیت و رسیدن او به درجه کمال است. پیامبر، شفیع است تا از این رهگذر روزنهٔ امیدی به روی ما گشوده باشد و از گناه و معاصی دست برداریم و راه تکامل معنوی و تقرب به درگاه الهی را بیماییم.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^۱؛ «پاسی از شب را [از خواب برخیز و] قرآن بخوان. امید است که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده رساند.»

اما شفاعت شامل حال هرکس نمی‌شود و این‌گونه نیست که همه گناهکاران از شفاعت پیامبر و ائمه اطهار برخوردار شوند؛ بلکه دارای شرایطی است که نیازمند تلاش و جهد فراوان است. این شرایط عبارتند از:

۱. انسان ارتباط ایمانی با خدا داشته باشد. پس انسان مرتد، مشرک و لایبالی مستحق شفاعت نیست.

۲. رابطه روحی و روانی با شفیع (پیامبر و ائمه اطهار) داشته باشد.

اگر این دو شرط فوق حاصل شد، شفیع می‌تواند از مقام محمودی که نزد خداوند دارد، استفاده کرده، انسان را شفاعت کند. قرآن ضمن تأکید بر متابعت و اطاعت از رسول خدا و استغفار به درگاه الهی می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا^۲؛ «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که به فرمان خدا از وی اطاعت شود. اگر آنها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند

و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

از این آیه خطای کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را نوعی شرک می‌پندارند، روشن می‌شود؛ زیرا این آیه صریحاً می‌گوید که آمدن به سراغ پیامبر(ص) و او را به پیشگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گناهکاران، مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است.

براساس آیات قرآن از جمله تفاوت‌های مؤمن و منافق این است که مؤمن به سراغ رسول خدا می‌رود و او را به درگاه خدا شفیع قرار می‌دهد و می‌گوید: «یا رسول الله استغفر»، ولی منافق از رسول خدا رو می‌گرداند.

پس اعتقاد به شفاعت حقیقی، موجب استحکام رابطه ایمانی با خدا و ارتباط روحی با پیامبر می‌شود و به این جهت گناه در محیط زندگی فرد مؤمن و در حرکات و سکنات او کمرنگ می‌گردد و اعتقاد به شفاعت، او را به ورطه لابلالی‌گری یا ترک فرائض دینی نمی‌کشاند. پس نباید گفت: «حاجب اگر معامله حشر با علی است / من ضامنم تو هرچه بخواهی گناه کن»، بلکه باید گفت: «حاجب اگر معامله حشر با علی است / شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن.»

۱۲. داشتن کوثر

یکی از وجوه اعجاز قرآن، خبرهای غیبی آن کتاب عظیم است. از جمله می‌توان به خبر دادن از پیروزی مسیحیان روم بر بت‌پرستان و آتش پرستان ایران اشاره کرد. خداوند به پیروزی مسیحیان خداپرست بر بت‌پرستان اشاره می‌کند. همچنین پیروزی مسلمانان را در مقابل بت‌پرستان در جنگ بدر به مسلمانان بشارت می‌دهد و آن را موجب شادی قلوب مؤمنان می‌داند.

از جمله اخبار غیبی دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، بشارت اعطای کوثر به پیامبر است. این سوره زمانی نازل شد که عاص بن وائل، پدر عمرو عاص، پیامبر را ابتر خواند؛ یعنی چون فرزند بشری ندارد، مقطوع النسل است. بدین‌رو خداوند سوره کوثر را به پیامبر نازل کرد و او را به خیر کثیر (کوثر) بشارت داد.

مراد از خیر کثیر، اولاد است. اکنون در سراسر جهان سادات بنی الزهرا و فرزندان اهل بیت، همانند چراغ‌های درخشان نورافشانی می‌کنند. رازی در تفسیر خود در این رابطه می‌نویسد: فانظر کم قتیل من اهل البیت ثم العالم ممتلیء منهم. حکومت‌های اموی و عباسی تا توانستند سادات علوی را به شهادت رساندند، ولی اکنون جهان آکنده از فرزندان فاطمه است و این خیر کثیر است. وظیفه همه شیعیان است که فرزندان فاطمه را براساس نص صریح قرآن احترام کنند. چون احترام به آنها، احترام به پیامبر(ص) است و به همین دلیل خداوند زکات را بر آنان حرام نموده و خمس را به دلیل اکرام و اعزازی که در آن است، به آنها اختصاص داده است؛ زیرا آنها از شریفان روزگار و از فرزندگان عالم بشری هستند و این تبعیض نژادی نیست؛ بلکه احترام رسول الله است؛ چون نسب‌شان به زهرا و هاشم می‌رسد و ما اگر می‌خواهیم پیامبر را تکریم و احترام کنیم، باید فرزندان او را نیز محترم بشماریم؛ زیرا گفته‌اند: يُحْفَظُ الرَّجُلُ فِي وَلَدِهِ.

پیامبر هیچ کس از بنی‌هاشم را به جمع‌آوری زکات نفرستاد؛ چون ممکن بود به آنها تهمت زده شود و حتی بعد از پیامبر به دلیل احترام فرزندان زهرا و هاشم، اداره‌ای مخصوص سادات، به نام «نقابت» که سرپرستی، راهنمایی و رسیدگی به حل مشکلات سادات را برعهده داشت، تشکیل شد و آنان را تعلیم و تربیت می‌کرد. این حق، یک طرفه نیست؛ بلکه دو طرفه است و سادات نیز باید شأن سیادت خود را بشناسند و از اعمالی که موجب تنزل مقام آنان است، اجتناب کنند.

۱۳. خاتم بودن

خاتمیت از جمله خصائص منحصر به فرد نبی گرامی اسلام است. حکمت بالغه الهی اقتضا می‌کند که برای هر امتی دین کامل بفرستد. بنابراین، این که می‌گویند اسلام، کامل است و بقیه ادیان، ناقص، حرف درستی نیست؛ زیرا برنامه پیامبران سابق برای امت‌های زمان‌شان کامل بوده است؛ همچنان که درس کلاس اول برای دانش‌آموز کلاس اول، برنامه کاملی است، ولی اگر آن را برای

دانش آموز کلاس دوم و سوم در نظر بگیریم، ناقص است. شرایع انبیا نیز همچون یک کلاس درس است. بشر به تدریج تکامل یافته، شرایع نیز کلاس به کلاس عوض شده و خداوند به مقتضای همان درجه و کلاس، برنامه‌ای کامل برای بشریت آن عصر فرستاده است تا این که بشر از نظر تعقل به حدی رسید که می‌تواند شریعت و کتاب خود را از خطر تحریف و از حذف محافظت نماید. بدین‌رو است که کتاب خدا نه یک کلمه افزایش یافت و نه یک کلمه کاهش. پس از آنکه کامل‌ترین شریعت در اختیار کامل‌ترین انسان‌ها (بشر کامل) قرار گرفت، شریعت آسمانی نیز پایان یافت.

خداوند می‌فرماید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^۱؛ «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاء است و خدا همیشه بر همه امور عالم آگاه است.»

شان نزول این آیه مربوط به ماجرای زید، پسرخوانده پیامبر است که چون واقعه مشهوری است، نیازی به تکرار آن نیست. آنچه اهمیت دارد این است که در این آیه خداوند پیامبر را خاتم انبیا معرفی کرده است.

خاتم بر وزن فاعل، یعنی پایان‌بخش و ختم‌کننده. اما خاتم (به فتح تاء) به دو معنا به کار می‌رود: ۱. خاتم به معنای آخر، یعنی او آخرین پیامبران الهی است؛ ۲. به معنای انگشتر که در این صورت دارای معنای کنایی است، یعنی پیامبر باب نبوت را مهر ختم زد و تا قیامت بست و دیگر پس از او این باب گشوده نخواهد شد. تمام مفسرین، خاتم‌النبیین را به هر سه معنا بیان کرده‌اند. روایات در مورد خاتمیت پیامبر گرامی اسلام (ص) فراوان است که نیاز به ذکر آنها نیست. اما برای تکمیل بحث، به چند آیه دیگر در این مورد اشاره می‌کنیم:

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا^۱؛ «بزرگوار آن پاک‌خداوندی است که قرآن را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا به امدادهای وی اهل عالم را متذکر و خداترس گرداند.»

در اینجا مراد از عالمین انسان‌ها است و شامل جنیان نمی‌شود؛ چون در سوره لوط آمده است: «أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ «آیا از میان انسان‌ها، عمل زشت و منکر را با مردان انجام می‌دهید؟» آشکار است که جنیان مراد نیست. پس انسانی که منذر همه انسان‌ها است، باید خاتم باشد؛ والا نمی‌تواند کسی را انذار دهد.

- لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ^{۱۳}؛ «قرآن کتابی است که باطل نه از پیش رو به آن راه دارد، نه از پشت سر؛ زیرا فرستاده خدای مقتدر حکیم ستوده است.» پس این کتاب باید حجت الهی باشد تا روز رستاخیر و برای نجات کامل بشر حضور داشته باشد.

- وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِتُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ^{۱۴}؛ «این قرآن به من وحی شده است تا شما را بیم دهم و هرکسی را که این قرآن به او برسد.»

سوال: بشر در حال تکامل است؛ چگونه می‌توان قوانین ثابت، جامعه متحول را اداره کرد؟

جواب: قرآن فقط برای تبیین مسائل فطری انسان‌ها آمده است که ثابت و لایتغیر و مشترک بین تمامی انسان‌ها در تمام اعصار است؛ مانند مهربانی، صداقت، عدالت، و حسن عدل و قبح ظلم. به مثل اسلام می‌گوید مالکیت محترم است؛ ولی چند طبقه ساختن موجب اذیت همسایه است و اذیت کردن قبیح است و نباید چنین کاری کرد. پس آنچه ثابت است، قانونش ثابت و آنچه قانونش متغیر است، تابع عقل بشر است.

تکلیف امت در برابر پیامبر(ص)

حال که ویژگی‌ها و خصایص پیامبر اعظم (ص) تا حدی بیان شد، باید دید که مسلمانان از دیدگاه کتاب و سنت در قبال رسول خاتم(ص) چه وظایفی دارند.

یک. اطاعت مطلق از مقام رسالت الهی

اولین چیزی که لازمه لاینفک هدایت جوامع بشری است، اطاعت بی چون و چرا از مقام نبوی است. اما آیا با توجه به مقامات سه‌گانه نبی گرامی اسلام (ص)، اطاعت در جمیع این مقام‌ها لازم است یا خیر؟ آن مقامات عبارتند از:

۱. مقام بیان احکام، که همان نقل وحی و حکایت کلام خدا است. این مقام، مقام بیان وظایف ما است. در این مقام، پیامبر، پیام‌آوری بیش نیست؛ نه اطاعتی دارد و نه عصیانی. مثلاً اگر کسی نماز نخواند، فقط یک گناه کرده است. چون خلاف دستور خدا رفتار کرده است و در قبال پیامبر نه اطاعتی است و نه عصیانی.

۲. مقام قضاوت و حکم، در زمان بروز اختلاف بین مسلمانان، اگر پیامبر قضاوت کرد، واجب است که از آن حضرت اطاعت کنیم: *فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا*^{۱۵}؛ «نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند؛ مگر آن‌که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه بر حکمی که [به سود یا زیان آنها است] هیچ‌گونه اعتراض در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند».

پس مخالفت با پیامبر در مقام قضاوت و حکومت (حکم بودن) نوعی مخالفت با خدا است؛ یعنی دو گناه دارد. قرآن مجید در جای دیگر می‌فرماید: *وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا*^{۱۶}؛ «هیچ زن و مرد با ایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش داور و قضاوت می‌نمایند، اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشد و کسی که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

از آیات فوق می‌توان فهمید که اگر پیامبر اکرم (ص) فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، و جانشینی و ولایت علی را برای مردم مقرر فرمود، باید مطیع سخن رسول خدا بود و مخالفت با آن نشانه ضلالت و گمراهی است.

۳. مقام سیاست و مملکت‌داری. اموری مانند جهاد، صلح، بازنشستگی، جمع زکات و خمس، مربوط به مقام سیاست و کشورداری است. منظور از سیاست در اینجا همان تدبیر، اندیشیدن، خیرخواهی و اداره زندگی مردم به صورت صحیح است که جزء دین بوده و مخالف با سیاست به معنای دروغ‌گویی، فریب و خلف وعده است؛ زیرا که پیامبر هرگز در زندگی خود، سیاست به معنای دوم یعنی دروغ‌گویی و فریب را به کار نبرد. ساحت مقدس اسلام و رسول اکرم (ص) از چنین اعمالی مبرا و منزّه است.

به عنوان نمونه، پیامبر اعظم اسلام (ص) در طول حیات پربرکت خویش به مبارزه با جاهلیت و خرافه‌پرستی و بیان حقیقت پرداخت و هرگز تابع مردم و رسم و رسوم آنان نشد. عکس‌العمل آن حضرت در زمانی که مردم ماه‌گرفتگی را نتیجه حزن و اندوه ایشان از مرگ فرزندش دانستند و نیز قصه سمره بن جندب، شواهد گویایی بر قاطعیت آن حضرت در بیان حق و اجرای آن است.

پیامبر (ص) ده سال تمام، کشور اسلامی را اداره کرد و به عنوان یک حاکم قدرتمند، تمام برنامه‌های یک حکومت مقتدر اسلامی را اجرا کرد و فرمان‌های سیاسی فراوان صادر فرمود و اطاعت از فرمان‌های آن حضرت بر همه مسلمانان واجب و مخالفت با آن نشانه جاهلیت و گمراهی تلقی می‌شد. در این رابطه قرآن با قاطعیت تمام می‌فرماید: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ^{۱۷}؛ یعنی پیامبر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و این نشانه ولایت مطلقه نبی اکرم (ص) است. علاوه بر آیات فوق، آیات متعدد دیگری نیز بر این موضوع دلالت دارند که در این جا به دو آیه دیگر اشاره می‌شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۱۸}؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و رسول را اجابت کنید، به هنگامی که شما

را به چیزی می‌خواند تا شما را زنده کند.» منظور از دعوت خدا و رسول در اینجا دعوت به جهاد فی سبیل الله است که حقیقت حیات در آن نهفته است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^{۱۹}؛ «مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و در کارهای مهم و گروهی، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی‌روند، کسانی که در تو اجازه می‌گیرند، آنها به راستی ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند، در این صورت هرگاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، به هرکس از آنها می‌خواهی [صلاح می‌دانی] اجازه بده و برای آنان استغفار کن که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

پس اطاعت از پیامبر عین اطاعت خدا است، و خلاصه اطاعت از پیامبر در مقام قضاوت و نیز در مقام سیاست و کشور داری واجب است؛ ولی هنگامی که آن حضرت در مقام تبیین وحی است، اطاعت و عصیان ندارد.

دو. در نظر داشتن موقعیت و شان پیامبر اکرم(ص)

یکی از وظایف مسلمانان نسبت به نبی گرامی اسلام(ص) در نظر گرفتن شأن و منزلت آن حضرت است. در زمان پیامبر(ص) افرادی بودند که در مسجد می‌نشستند و به بهانه اینکه با پیامبر حرف خصوصی دارند، با او نجوا می‌کردند و وقت گرانبهای رسول خدا را ضایع می‌کردند. خداوند تبارک و تعالی برای اینکه این افراد را بیازماید و نشان دهد که آنان چقدر به هم صحبتی با پیامبر ارزش قائل‌اند، آیه زیر را نازل فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^{۲۰}؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید، پیش از نجوایتان صدقه‌ای در

راه خدا بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و اگر توانایی ندارید، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

این دستور، تأثیر عجیبی گذاشت و آزمون بسیار جالبی شد؛ زیرا همگی جز یک نفر، از صدقه و نجوا خودداری کردند!

آیه بعدی، این حکم را نسخ کرد و فرمود: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ»؛ «آیا ترسیدید [که فقیر شوید] که از دادن صدقات قبل از نجوا کردن خودداری کردید؟»

معلوم می‌شود که حب مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر(ص) بیشتر است و نیز معلوم می‌شود که در این نجوا غالباً مسائل حیاتی مطرح نمی‌شده است؛ وگرنه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوا صدقه‌ای می‌دادند و نجوا می‌کردند؛ به خصوص این‌که مقدار خاصی برای این صدقه تعیین نشده بود. پس این آیه و آیه بعدی حاوی نکات ذیل است:

۱. اهمیت نظم در زندگی؛
۲. پیرو نباید وقت پیامبر را برای مطالب بی‌اهمیت بگیرد؛
۳. در این صورت باید هزینه دهد؛
۴. فقیر به دلیل عدم توانایی معذور است؛
۵. فقط یک نفر به این آیه عمل کرد؛
۶. آیه بعد بلافاصله حکم این آیه را نسخ کرد.

سه. مودت ذی‌القربی

یکی از وظایف بسیار مهم مسلمانان نسبت به پیامبر، محبت و اظهار علاقه قلبی و باطنی به بستگان و خویشان آن حضرت است. قرآن در این باره می‌فرماید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛ «بگو من اجر [و مزدی] از شما جز دوستی خاندان [نزدیکان] نمی‌خواهم.» اینکه این آیه، مودت ذی‌القربی را اجر رسالت پیامبر شمرده است، در ظاهر پاداش و اجر دنیوی است، ولی در باطن و واقع موجب تکامل معنوی خود انسان است؛ زیرا اجر

رسالت پیامبر با خدا است و محبت اهل بیت (ع) اجر نیست؛ اگرچه ظاهراً چنین به نظر می‌آید. اگر پزشک، به بیمار خود بگوید، پاداش من این است که به این نسخه عمل کنی، ظاهر آن گویای باطن دیگری است. پس دوست داشتن خاندان رسالت در حقیقت مقدمه کمال معنوی انسان است.

وهابیت می‌گوید: پیامبر می‌خواهد مودت و دوستی هر فردی به بستگان خودش باشد! این سخن، بی‌مبنا است. دوستی هرکس نسبت به خاندانش، مصداق صله ارحام است و ارتباطی به پیامبر ندارد؛ بلکه آنچه در حوزه کار پیامبر است، مودت ذی القربای او است. پس مهرورزیدن موضوعیت ندارد؛ بلکه طریقت داشته و مقدمه عمل و موجب کمال‌یابی انسان است. قرآن در آیه دیگر می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا^{۲۳}؛ «کسانی که ایمان آورده، عمل صالح انجام دهند، خداوند مهر آنان را در دل دیگر انسان‌ها قرار می‌دهد و آنها را محبوب قلوب می‌گرداند».

شیعه واقعی بر اساس بیان امام صادق و امام باقر (ع) کسی است که مهر و مودت خاندان عصمت و طهارت را مقدمه طاعت خدا دانسته و آن را باعث نزدیک شدن به پیشگاه الهی بدانند.^{۲۴}

چهار. عدم ازدواج با زنان پیامبر (ص)

یکی از وظایف مسلمانان نسبت به پیامبر، خودداری از ازدواج با زنان ایشان بعد از ارتحال آن حضرت است. این‌که زنی همسر پیامبر است، در نظر مردم اهمیت، احترام و جایگاه ارزشمندی دارد و ممکن است از شأن و منزلت آنها سوء استفاده سیاسی شود و در جامعه اسلامی فساد ایجاد گردد؛ همان‌گونه که در جنگ جمل شاهد چنین سوء استفاده‌ای هستیم. پس چون زنان پیامبر پیر و سالمند هستند، مردم به آنها رغبت جنسی ندارند، ولی با توجه به جایگاه اجتماعی‌شان، رغبت سیاسی دارند و این موجب فساد می‌گردد. پس این محرومیت فردی باید در طریق مصالح اجتماعی به کار گرفته شود. بر همین

اساس حضرت علی(ع) هشدار می دهد و می فرماید: ان الحق والباطل لایفرقان باقدار الرجال اعرف الحق؛ تعرف اهله، اعرف الباطل تعرف اهله؛ «همانا حق و باطل به وسیله جایگاه و شأن افراد شناخته نمی شود، بلکه تو حق را بشناس اهلس را می شناسی؛ باطل را بشناس، اهلس را می شناسی.»

پنج. درود فرستادن بر پیامبر

یکی از تکالیف ما نسبت به ساحت قدسی پیامبر اعظم(ص) این است که هرگاه نام او را شنیدیم، بر او صلوات بفرستیم. قرآن در این رابطه می فرماید: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^{۲۴}؛ «خداوند و فرشتگان او بر پیامبر، رحمت و درود می فرستند. ای اهل ایمان، بر او درود بفرستید و سلام بگویید و در برابر فرمان او تسلیم باشید.» باید بر پیامبر صلوات کامل فرستاد؛ زیرا پیامبر فرمود: لاتصلوا علی الصلوة البتری؛ یعنی «صلوات دم بریده و ناقص برای من نفرستید.» پرسیدند که صلوات بتری چه صلواتی است؟ فرمود این که بگویید: اللهم صل علی محمد و ساکت شوید؛ باید بگویید «اللهم صلی علی محمد و آل محمد.»

مطلب دیگر آن است که خداوند به ایمان به پیامبر، تکریم و بزرگداشت شأن و منزلت او و یاری رساندن به آن بزرگوار دستور می دهد:

والذین آمنوا به و عزّوره و نصرّوه^{۲۵}؛ «کسانی که به او ایمان آورده اند و او را اکرام کردند و یاری می رسانند ...»

این تکریم، اختصاص به زمان حیات پیامبر ندارد؛ زیرا هم ایمان، هم اکرام و هم نصرت و یاری رساندن، هر سه مطلق است و مربوط به همه انسان ها.

پی نوشت ها:

* نوشتار حاضر، برگرفته از جلسات درس حضرت آیت الله سبحانی - مد ظله - است که تنظیم آن توسط سید رشید صمیمی صورت گرفته است.

۱. اعراف/۱۵۷.
۲. یوسف/۵۰.
۳. صف / ۶.
۴. مائده/۱۵.
۵. روم/۷.
۶. نساء/۱۷۴.
۷. حاقه/۴۷ - ۴۴.
۸. اسراء/۷۹.
۹. نساء/۶۴.
۱۰. احزاب/۴۰.
۱۱. فرقان/۱.
۱۲. شعراء/۱۶۵.
۱۳. فصلت/۴۲.
۱۴. انعام/۱۹.
۱۵. نساء/۶۵.
۱۶. احزاب/۳۷.
۱۷. احزاب/۶.
۱۸. انفال/۲۴.
۱۹. نور/۶۲.
۲۰. مجادله /۱۲.
۲۱. همان/۱۳.
۲۲. شوری/۲۳.
۲۳. مریم/۹۶.
۲۴. شیخ ابوجعفر طوسی، امالی، ج ۲، ص ۹۵، چاپ قدیم.
۲۵. احزاب/۵۶.
۲۶. مائده/۱۵۷.

